

فصلنامه علمی-پژوهشی عرفانیات در ادب فارسی

سال دوازدهم، شماره ۴۸، پاییز ۱۴۰۰

صفحات ۱۸۰-۲۰۷

## منزل بصیرت عرفانی در واقعه کربلا

زهره شعاعی<sup>۱</sup>

چکیده

این پژوهش با استناد به کتب و منابع موجود با روش مروری و کتابخانه‌ای و نیز تحلیلی-توصیفی با هدف بررسی و تبیین ابعاد بصیرت عرفانی در حادثه کربلا به انجام رسید. همچنین در این راستا سعی شد با شرح ابعاد عرفان، معرفت و بصیرت مروری بر حادثه کربلا و رشادت‌ها و بصیرت‌ها داشته و این واقعه سنگین را از دیدگاه بزرگان و عرفا بازشناسی کرده و درس‌هایی را که از آن می‌توان گرفت در قالب این مقاله بیان نماییم. همچنین با آوردن نمونه‌هایی از بصیرت عینی در کربلا به ویژگی‌های اهل بصیرت و تمایز آن با یاران بی‌بصیرت در حرکت امام حسین<sup>(ع)</sup> بررسیم. لذا با توجه به مطالب عنوان شده دریافتیم که عرفان در واقع رسیدن به نور حق و دست شستن از خویش و فنا در ذات احادیث است. یکی از منازل عرفانی بصیرت است؛ بصیرت در کربلا از ویژگی‌های بارز شهیدان کربلا و نیز خونخواهان شهیدان کربلاست.

**واژگان کلیدی:** عرفان، بصیرت عرفانی، واقعه کربلا، امام حسین<sup>(ع)</sup>.

---

۱. استادیار گروه الهیات و معارف اسلامی، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران.

Zohreshoaei18@gmail.com

تاریخ پذیرش

۱۴۰۲/۸/۱۵

تاریخ دریافت

۱۴۰۲/۶/۱۰

**۱- مقدمه**

عرفا بر این باورند که عرفان پنج مرحله کلی دارد که عبارتند از: ۱- معرفت ۲- حرکت ۳- سرعت ۴- سبقت ۵- امامت و رهبری دیگر سالکان از این رو پیغمبر<sup>(ص)</sup> و امام<sup>(ع)</sup> بشری است همانند سایر افراد بشر می‌باشند که این مراحل کلی را پیموده‌اند.

ایشان مانند سایر افراد انسانی، با شناخت کامل بپا خواسته و سیر الی الله را آغاز می‌کند و در این سیر نهایت تلاش خود را می‌کند و بیشتر از دیگر بندگان به تکالیف و مقررات پایبندند، از این رو پیشوائی و راهبری دیگران به ایشان واگذار می‌گردد لذا گفتار ایشان، حرکت ایشان و حتی سکوت ایشان آموزنده و تعالی بخش است البته برخی از تلاشهای ایشان جلوه خاصی از بندگی و حرکت بسوی معشوق را دارد؛ از جمله این تلاش‌ها حرکت و حماسه سالار شهیدان حسین ابن علی<sup>(ع)</sup> می‌باشد که لبریز از عرفان و عشق به حضرت دوست است و می‌توان گفت تمامی منازل عرفانی در این حرکت به نمایش نهاده شده و راه بندگی و عشق‌ورزی به حق به بهترین شکل ممکن به تصویر کشیده شده است. حماسه‌ای که به شهادت تاریخ تکرار ناپذیر است و باید راهنمای سالکان طریق حق قرار گیرد.

ابومخفف از قول عبدالله بن عمار در این باره می‌گوید: به خدا سوگند هرگز شکست خورده و مغلوبی را ندیده‌ام که فرزندان و خاندان و یارانش کشته شده باشند و او چنان استوار و بدون ترس و با آرامش خاطر و با جرأت و باشهمات باشد (طبری، ۱۳۸۷: ۴۵۲).

در این نوشتار به معنای عرفان و بصیرت که یکی از منازل عرفانی است در حماسه این امام عارف پرورد اشاره می‌شود باشد که با پیروی از ایشان مسیر زندگی خود را تغییر دهیم.

**۲- عرفان****۲-۱- عرفان در لغت**

عرفان از عرف به معنای شناختن، باز شناختن و دانستن بعد از نادانی است. در کتاب لغت، عرفان علمی از علوم الهی نیز معرفی شده است: دهخدا می‌گوید: عرفان «نام علمی از علوم الهی است که موضوع آن شناخت حق و اسماء و صفات اوست. و

۱۸۲ ————— عرفانیات در ادب فارسی / سال دوازدهم، شماره ۴۸، پاییز ۱۴۰۰  
بالجمله راه و روشی را که اهل الله برای شناسائی حق انتخاب کرده‌اند عرفان می‌نامند»  
(دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۳۵۹۲).

شناسایی حق به دو طریق امکان‌پذیر است؛ یکی از طریق استدلال از اثر به مؤثر که مخصوص علماء و حکماء است و دیگر از طریق تصفیه باطن و کشف و شهود که مخصوص انبیاء، اولیاء و عرفا است. عرفا معتقدند که برای رسیدن به حق و حقیقت باید مراحلی را طی کرد تا نفس بتواند از این طریق بر طبق استعداد خود آگاهی حاصل کند و تفاوت آنها با حکما در این است که مبنای کار آنها براساس کشف و شهود است نه استدلال عقلی. در واقع عرفان معرفتی مبتنی بر حالتی روحانی است و توصیف‌ناپذیر می‌باشد، در آن حالت برای انسان این احساس به وجود می‌آید که ارتباطی مستقیم و بی‌واسطه با حق تعالی یافته است، البته این احساس حالتی روحانی و معنوی است، که قابل تعریف و توصیف نمی‌باشد؛ چرا که عارف ذات حق را نه با دلیل و استدلال، بلکه با ذوق و وجдан درک می‌نماید. لذا در چنین حالتی، عارف دارای حالی است که نمی‌تواند آن را بیان کند. پس کسی که بخواهد آن حالت را دریابد، باید به عرفان گراید و عارف شود (زرین‌کوب، ۱۳۷۷: ۱۰).

نکته: به طور کلی می‌توان گفت که عرفان در لغت دارای دو مفهوم عام و خاص است:

اول - **مفهوم عام**: وقوف به دقایق و رموز چیزی است مقابل علم سطحی و قشری.

دوم - **مفهوم خاص**: یافتن حقایق اشیاء بطريق کشف و شهود (دهخدا، ۱۳۷۷:

. ۱۳۵۹۲)

## ۲-۲- عرفان در اصطلاح

برای عرفان اصطلاحی تعاریف متنوعی ارائه شد که به دو تعریف از آنها اشاره می‌شود:  
**الف** - قیصری از عرفای بنام در رساله توحید و نبوت و ولایت می‌گوید: «عرفان عبارت است از علم به حضرت حق سبحان از حیث اسماء و صفات و مظاهرش و علم به احوال مبدأ و معاد و به حقایق عالم و چگونگی بازگشت آن حقایق به حقیقت واحدی که همان

ذات احدي حق تعالی است و معرفت طریق سلوک و مجاهده برای رها ساختن نفس از تنگناهای قید و بند جزئیات و پیوستن به مبدأ خویش و اتصاف وی به نعت اطلاق و کلیت» (قیصری، ۱۳۹۳: ۶).

معنای سخن او این است که عرفان شناخت پنج امر است؛

**اول** - عرفان شناخت خدا به تعبیر دیگر خداشناسی از جهت اسماء و صفات و مظاهر است؛ یعنی خدا را نمی‌توان از جهت ذات و که شناخت، چون «عنقا شکار کس نشود» به عبارت دیگر ذهن ما نمی‌تواند خدا را صید کند و به ذات و به کنه حضرت حق برسد بلکه تنها قادر است خدا را از جهت اسماء و صفات و مظاهرش بشناسد مانند اینکه علم خدا، قدرت خدا، حیات خدا و مظاهر خدا یعنی ملائکه، انسان‌ها، حیوانات، نباتات، جمادات را بشناسد.

**دوم** - عرفان شناخت احوال مبداء و معاد است.

**سوم** - عرفان شناخت حقایق باطن عالم است؛ علوم دیگر مثل زیست شناسی، فیزیک و شیمی طبیعت را معرفی می‌کند، اما این علوم هیچ‌گاه حقایق عالم را نمی‌شناسانند. آنها سلول‌ها، گیاهان، ملکول‌ها را می‌شناسانند، که حقیقت عالم نیستند. اما عارف، حقایق عالم را می‌شناسد.

**چهارم** - شناخت رجوع حقائق کثیر به حقیقت واحده است؛ یعنی عرفان بیان می‌کند چگونه این حقایق به آن حقیقت واحده که ذات احادیث است رجوع می‌کند، به بیان دیگر ممکنات چطور به سمت خدا برگردانده می‌شوند.

**پنجم** - معرفت راه سیر و سلوک و جهاد درونی این شناخت برای این است که نفس ما، از مضیقه‌ها و تنگناهای قیود جزئیه رهائی پیداکند؛ یعنی ما گرفتار دام‌های جزئی هستیم، قیودی و دام‌هائی مثل مال، مقام، همسر، فرزند و... این قیود ما را در تنگنا و مضیقه قرار دادند. این سلوک و مجاهدت برای این است که از این مضیقه‌ها رهایی پیدا کنیم. عرفان می‌خواهد انسان و نفس را از این مضیقه‌ها در بیاورد و نفس انسانی را به مبدأش که

۱۸۴ ————— عرفانیات در ادب فارسی / سال دوازدهم، شماره ۴۸، پاییز ۱۴۰۰ خداست، اتصال دهد و این نفس را به نعت اطلاق و کلیت متصف کند. وقتی انسان از این تنگناها رها شد و به مبداء اتصال پیداکرد، به نعت و صفت اطلاق متصف می‌شود. بنابراین محور اساسی در علم عرفان و معرفت، علم به خداوند متعال از حیث اسماء و صفات است و رهائی از تنگناها است.

ب- ابن‌سینا به عنوان یک فیلسوف مشایی، در نمط نهم اثر معروفش «الاشارات و التنبيهات» در مورد عرفان چنین می‌گوید: «عرفان با جداسازی ذات از شواغل آغاز شده و با دست افشارندن به ماسوی، ادامه یافته با دست شستن از خویش و سرانجام با فدا و فنا کردن خویش و رسیدن به مقام جمع که جمع صفات حق است برای ذاتی که با صدق ارادت همراه است پیش رفته آنگاه با تخلق به اخلاق ربوی، رسیدن به حقیقت واحد و سپس با «وقوف» به کمال می‌رسد...». پس «عرفان توجه مستمر درونی و انصراف فکری به طرف قدس جبروت به منظور تابش نور حق است.» (جوادی‌آملی، ۱۳۷۲: ۳۵).

رسیدن به چنین حالتی، آرزوی همه سالکان راه حق است. همت عالی آنان این است که همه حجاب‌های ظلمانی و نورانی عالم ملک و ملکوت را پشت سر نهند و با چشم دل، بدون واسطه، رخ زیبای یار را ببینند و خود را فدای او کنند.

این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست

روزی رُخش بینم و تسلیم وی کنم

در مناجات شعبانیه، که زمزمه همه امامان بوده است، آمده است:

«إِلَهِي وَ إِلْحَقْنِي بِنُورِ عِزْكَ الْأَنْبِيجِ فَاكُونَ لَكَ عَارِفًا وَ عَنْ سِواكَ مُنْخَرِفًا وَ مِنْكَ خَائِفًا  
مُرَايقًا يَا ذَالْجَلَلِ وَ الْأَكْرَامِ».

معبودا، مرا به نور گرانقدر خویش رسان تا نسبت به تو عارف گردم و از جز تو رخ  
برتابم و از تو ترسم و فرمانت برم، ای دارنده جلالت و کرامت.»

### ۳- بصیرت

#### ۱-۳- بصیرت در لغت

بصیرت واژه‌ای عربی است که در لغت به معنای علم، عبرت و حجت است (ابن‌منظور،

(۶۵: ۱۳۷۵) و در فرهنگ قرآنی به معنای رؤیت قلبی و ادراک باطنی است (یوسف / ۱۰۸؛ قیامت / ۱۴؛ آل عمران / ۱۳؛ نور / ۴۴).

جمع بین این معانی هم ممکن است. حجت و علم را از آن جهت بصیرت گویند که نام سبب را بر مسبب نهادند. بصیرت، نوعی عبرت و عبور کردن از ظاهر به باطن است به این صورت که در اثر تفکر، نوری در قلب شخص ایجاد می‌شود که او در پرتو روشنایی آن نور، به حقیقت اشیاء پی می‌برد. همین معنا در شعر مولوی آمده است که:

چشم حس همچون کف دستست و بس	نیست کف را بر همه او دست رس
چشم دریا دیگرست و کف دگر	کف بهل وز دیده دریانگر

(ایيات: ۱۲۷۹ – ۱۲۸۰)

### ۲-۳- بصیرت در اصطلاح حکما و عرفان

حکما بصیرت یا روشن بینی را قوه عقل نظری و قوه قدسی نامیده‌اند (عبدالرزاقي القاشاني، ۱۳۷۰: ۳۷-۳۸).

نzd اهل معنا و عرفا، بصیرت نیرویی نهانی و قوه‌ای قلبی است که در شناخت حقایق تا عمق وجود و باطن ذات آن رسوخ می‌کند. شاهنعمتالله‌ولی و برخی از اهل معرفت می‌گویند: بصیرت قوه قلبی یا نیرویی باطنی است که به نور قدس روشن گردیده و از پرتو آن، صاحب بصیرت، حقایق و بواسطه اشیا را در می‌یابد (شاهنعمتالله‌ولی، ۱۳۵۷: ۱۴).

توضیح: عارفان به دیده دیگری غیر چشم ظاهر باور دارند، که بصیرت نام دارد، این دیده پس از مجاهدات و ریاضات بسیار با عنایت الهی، در باطن سالک پدید می‌آید تا به وسیله آن بتواند عالم غیب و مظاهر آن را مشاهده و حقایق ازلی را ادراک کند (حسینی آملی، ۱۳۶۷: ۵۷۹-۵۸۰). همانطور که چشم سر بدون نور، قادر به رؤیت عالم حسن و شهادت نیست، چشم باطن یا بصیرت نیز نمی‌تواند بدون انوار مخصوص خود، عالم غیب و عقول را مشاهده کند. از این انوار مانند نور تجلی، نور الهام، نور وحی و نور کشف به نور الله تعبیر شده است (همان). لذا صوفیان، کشف و شهود را، بدون بصیرت ناممکن می‌دانند (جامی، ۱۳۷۰: ۱۳۳).

۱۸۶ ————— عرفانیات در ادب فارسی / سال دوازدهم، شماره ۴۸، پاییز ۱۴۰۰  
لاهیجی بر این باور است که بسیاری از حقایق فقط با دیده دل، دیده می‌شود، مثل ادراک (شهودی) حق، و این غیر از طریق استدلال است (لاهیجی، ۱۳۸۱: ۶۶)، ادراک معانی و اسرار (عرفانی) جز به قوه بصیرت یا دیده دل میسر نمی‌شود، و از این‌رو طالب دیدار باید دیده‌ای غیر از دیده سر طلب کند (همان: ۴۳).

علامه جوادی می‌گوید: انسان با بصیرت ساحت جانش چنان نورانی می‌شود، که هم صحنه‌های خوبی را در خواب و بیداری می‌بیند، هم آهنگ‌های خوبی را می‌شنود، هم رایحه‌های دل انگیزی را استشمام می‌کند و هم لطیفه‌های فراوانی را لمس می‌نماید (جوادی‌آملی، ۱۳۹۷: ۱۳۲).

مولوی بصیرت و بینش را برتر از عقل و قیاس و روشنگری آن را بمراتب بیش از عقل و اعمال آن می‌داند (گوهرین، ۱۳۸۸: ۳۰۹). او می‌گوید:

جان شو و از راه جان، جان را شناس

یار بینش شو نه فرزند قیاس

(مولوی، ۱۳۷۸: ۱۸۲)

خواجه عبدالله می‌گوید: بصیرت نیروئی است که سالک را از سرگردانی، تزلزل و تردید نجات می‌دهد و به او حالتی اطمینان بخش ارزانی می‌دارد، از دیدگاه ایشان بصیرت همان عقلی است که با نور قدس، منور و به شعاع هدایت الهی آراسته گشته است و از این رو در مشاهده خطای نمی‌کند و به دلیل و برهان نیاز ندارد، بلکه حق را، روشن و آشکار، می‌بیند و باطل را با خواری و ذلت نفی می‌کند. و از این رو، بصیرت، انسان را از حیرت و تشویش و تردید می‌رهاند و هر گونه شباهی را طرد می‌کند (انصاری، ۱۳۷۹: ۳۴۲-۳۳۶).

خواجه برای بصیرت سه درجه قائل است: ۱- بصیرت در دین؛ یعنی انسان در دین خود به مرحله‌ای برسد که احکام الهی را دارای منشأ یقینی است، آن چنان که اجرای اوامر الهی لذت بخش و نواهی آن نگران کننده باشد. ۲- انسان به مرحله‌ای برسد که هدایتها و ضلالتها، دادن‌ها و ندادن‌ها و تنگ دستی‌ها یا گشايش‌ها را عادلانه بداند. ۳- انسان به مرحله‌ای از بصیرت برسد که چشم‌هه معرفت در درون او به جوشش در آید و اشارات را دریابد و فراست را برویاند.

به گفته عبدالرزاق کاشی در شرح منازل السائرين بصیرت عقل منور به نور قدس است که از دلیل و برهان بی نیاز است زیرا حق را بین و مکشوف می بیند و با نفی و طرد باطل، رهاننده انسان از حیرت است. آخرین مرتبه از مراتب سه گانه آن سرچشم معرفت و دریافت کننده اشارت و ظاهر کننده فراست است (همان).

عارفان واجد بینش و بصیرتی هستند که به آنها اجازه می دهد مسائلی را بینند و درک و حس کنند که همگان قادر به آن نیستند. علی<sup>(ع)</sup> در این باب می فرماید: «به راستی که پوشیده ها و پنهان ها برای اهل بینش نمودار شده» (نهج البلاغه: خطبه ۱۰۸). همچنین می فرماید: علی<sup>(ع)</sup>: «همانا بصیر، کسی است که بشنود و بیندیشد. چون نگاه کند و بینند، از عبرت ها بهره گیرد، آن گاه راه روشنی را پیماید که در آن، از افتادن در پرتگاه ها به دور ماند» (همان: خطبه ۱۵۳). بنابراین انسان بی بصیرت کور است و نگاه دیده او را سود ندهد علی<sup>(ع)</sup> می فرماید: «نگاه دیده سود ندهد آنجا که، چشم دل کور باشد». پیامبر<sup>(ص)</sup> نیز می فرماید: «کور آن کس است که، دیده بصیرتش کور باشد» (متقی، ۱۳۷۸: ۱۲۲۰). علی<sup>(ع)</sup> می فرماید: «کسی که فاقد بینش باشد، رأیش بی ارزش است» (غیر الحکم و درر الكلم: حکمت ۶۵۶۸).

بن عربی، اهل بهشت را به چهار صنف تقسیم کرده: ۱. انبی؛ ۲. اولیا؛ یعنی کسانی که از روی بصیرت و بینه اتباع انبیا هستند؛ ۳. مؤمنان یعنی کسانی که انبیا را تصدیق می کنند؛ ۴. عالمان به توحید حق از طریق دلایل عقلی (الفتوحات المکیه / ج ۵: ۷۳؛ ج ۴: ۲۵۹) و علم، او، شب زنده داری و ملازمت ذکر، دیده بصیرت را جلا می دهد (همان، ج ۱: ۱۹۷-۱۹۸). رؤیت با بصیرت است و رؤیت با بصر، طریق حصول علم است (همان، ج ۱: ۱۹۷-۱۹۸). حمامه سازان عارف کربلا آنچه را که دیگران در آینه نمی دیدند، در خشت خام می دیدند و بصیرت و عرفانشان پرده های زمین و زمان را در نور دیده بود و بر بام دنیا گام نهاده، چنین مقام ارجمندی را در پرتو همراهی با انسان کامل؛ یعنی حضرت ابا عبدالله<sup>(ع)</sup> به دست آورده بودند.

### ۳-۳- بصیرت در کربلا

از ویژگی‌های بارز شهیدان کربلا برخورداری از چنین صفتی است. حمامه آفرینان عاشورا، بی‌هدف و کورکورانه به کربلا نیامدند؛ بلکه آنان اهل بصیرت بوده، هم نسبت به درستی و حقانیت راه و رهبرشان، هم به اینکه وظیفه‌شان جهاد و یاری امام است، هم شناخت دشمن و حق و باطل. این در کلام و شعار و رجز امام و یاران شهیدش مشهود است.

حتی آگاهی امام حسین<sup>(۴)</sup> از فرجام شهادت در این سفر و آگاهانیدن یاران و همراهان به پایان این قیام، نوعی داشتن بصیرت و دادن بصیرت است، تا انتخاب افراد، آگاهانه باشد. امام خود می‌دانست که شهید خواهد شد «ما اراني الّا مقتولًا» (همان: ۸۷).

این سرنوشت خونین را به یاران خویش نیز خبر داد تا همراهی‌شان از روی بصیرت و آگاهی باشد. شب عاشورا در جمع یاران خویش فرمود: «اینان مرا خواهند کشت و همه کسانی را که پیش روی من جهاد می‌کنند. پس از غارت، خانواده مرا به اسارت خواهند برد. بیم آن دارم که شما از اینها (شهادت و اسارت) خبر نداشته باشید، یا بدانید ولی (از رفتن) شرم کنید. نیرنگ نزد ما خاندان حرام است. هر کس دوست ندارد با ما باشد، بازگردد...» (باقر العلوم ، ۱۳۷۳: ۳۹۹). این برای آن بود که همراهانش آگاهانه برای شهادت بمانند.

در طول راه هم که می‌آمدند، از این‌گونه سخنان فرمودند. به نقل ابو مخنف: حضرت دوست نداشت که همراهیان با او همراه شوند مگر آنکه بدانند به استقبال چه وضعیت و سرنوشتی می‌روند. حضرت می‌دانست که اگر آینده را برای آنان روشن کند، تنها کسانی همراهی‌اش خواهند کرد که حاضر به مواسات، فدکاری و کشته شدن در کنار او باشند (ابومخنف، ۱۳۸۵: ۱۶۶).

در داستان عاشورا و فضای کربلا، سه دسته افراد حضور دارند:

اول- آنهایی که مثل حضرت عباس<sup>(۴)</sup> از ابتدا تا انتها با ولی خدا همراه بودند و از چشم‌سار زلال بصیرت بهره برdenد.

دوم- آنها که در میانه راه با چشمme معرفت آشنا شدند و به حبیب خدا پیوستند مثل زهیر بن قین، وهب نصرانی و حربن یزید ریاحی که نحوه تقریشان و انتخاب درست و به موقع ایشان، در نوشتاری مستقل قابل بررسی است.

سوم- آنها که از این فرصت تاریخی بهره نبردند و با وجود روشنگری سیدالشهداء<sup>(ع)</sup> و با وجود یقین به حقانیت راه، بصیرت لازم برای از دست ندادن این فرصت طلایی را نداشتند مثل طِرماح بن حَكَمَ که به عنوان بحثی جداگانه قابل طرح است.

#### ۴-۳- نمونه‌هایی از بصیرت در حمامه حضرت امام حسین<sup>(ع)</sup>

۱- هدف اصلی حمامه سازان کربلا بصیرت بخشی بوده؛ لذا در زیارت اربعین آمده است که: «سلام بر ولی خدا و حبیش، سلام بر دوست خدا و حبیش، سلام بر بنده برگزیده خدا و فرزند برگزیده اش، سلام بر حسین مظلوم شهید، سلام بر آن دچار گرفتاری‌ها و کشته اشکها، خدایا من گواهی می‌دهم که حسین ولی تو و فرزند ولی تو و فرزند برگزیده توست حسینی که به کرامت رسیده، او را به شهادت گرامی داشتی و به خوشبختی اختصاصش دادی و به پاکی ولادت برگزیدی و او را آقایی از آقایان و پیشوایی از پیشوایان و مدافعان حق قرار دادی و میراث‌های پیامبران را به او عطا فرمودی و او را از میان جانشینان حجت بر بندگانت قرار دادی و در دعوتش جای عذری باقی نگذاشت و از خیرخواهی دریغ نورزید و جانش را در راه تو بدل کرد، تا بندگانت را از جهالت و سرگردانی گمراهی برهاند، در حالی که بر علیه او به کمک هم برخاستند، کسانی که دنیا مغورشان کرد و بهره واقعی خود را به فرومایه‌تر و پست‌تر چیز فروختند و آخرتشان را به کمترین بها به گردونه فروش گذاشتند، تکبیر کردند و خود را در دامن هوای نفس انداختند، تو را و پیامبرت را به خشم آوردند.»

از این زیارت استفاده می‌شود که امام<sup>(ع)</sup> خون قلب خود را هدیه داد تا بندگان بی‌بصیرت و مردد و بندگانی که دنیا آنها را فریب داده بود و بهره واقعی خود را به امری

۱۹۰ ————— عرفانیات در ادب فارسی / سال دوازدهم، شماره ۴۸، پاییز ۱۴۰۰  
فروماهه تر و پست تر فروختند و آخرشان را به کمترین بها به گردونه فروش گذاشتند و  
سرگردان بودند از سرگردانی بیرون آیند.

توضیح: امام حسین<sup>(ع)</sup> که در قله بصیرت بود با جامعه‌ای روبرو بود که در آن دین لقلقه  
زبانها و بازیچه دنیازدگی سیاست بازان شده بود و تردید و تحیر نسبت به مبانی دینی  
عمومیت یافته و استحمار، عابدان ظاهربین را آنگونه مسخ کرده بود که همواره در یک  
محور می‌چرخیدند و گامی به پیش نمی‌رفتند. امام حسین<sup>(ع)</sup> فرمود: «الَّذِينَ لَعِنَّا اللَّهُ عَلَىٰ أُولَئِكَهُمْ  
يُحُّطُّونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَائِشُهُمْ» دین بر سر زبان‌های آنها آویزان است که آن را بر محور  
زندگی خود می‌چرخانند (ابن شعبه، ۱۳۸۲: ۲۴۵).

با جامعه‌ای مواجه بود که درد کمرنگ شدن دینداری در آن جامعه احساس می‌شد به  
حق عمل نمی‌شد از باطل بازداشته نمی‌شد «أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا  
يُنْتَهَى عَنْهُ» (ابن شهرآشوب، ۱۳۷۹: ۶۸). آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل  
نهی نمی‌گردد.

با جامعه‌ای مواجه بود که زمام دین و حکومت به دست کسی افتاده بود که حتی ظواهر  
اسلام را نیز رعایت نمی‌کرد؛ حاکمی که فسادش مانند چشمها که از آن آب گندیده  
تراوش می‌کند و همه دامنه را پر می‌کند، جامعه اسلامی را پر کرده بود حاکمی که با وجود  
او به زودی بر اسلام مهر ختم زده می‌شد «عَلَىٰ إِسْلَامِ السَّلَامِ إِذْ قَدْ بُلِيتِ الْأُمَّةُ بِرَاعِ مِثْلِ  
يَزِيلَ» وقتی امت به سرپرستی مثل یزید چار بشود باید فاتحه اسلام را خواند (مقرم،  
۱۳۸۰: ۱۳۳). حاکمی که پیروان او نیز نمی‌توانستند فسادش را بپوشانند؛ لذا وقتی معاویه  
می‌خواهد برای یزید از زیاد ابن ابیه بیعت بگیرد، زیاد چنین نوشت: مردم چه می‌گویند  
هرگاه آنها را به بیعت کسی دعوت کنیم که با سگ‌ها و میمون‌ها بازی می‌کند؛ جامه‌های  
رنگین می‌پوشد و پیوسته شراب می‌نوشد و شب را با ساز و آواز می‌گذراند (یعقوبی،  
۱۳۷۹: ۲۲۰). امام حسین<sup>(ع)</sup> در چنین شرایطی تصمیم گرفت تا در مقابل جاهلیت نو و  
حزب نفاق بایستد.

آن حضرت در تبیین هدف خویش از این قیام چنین می فرماید: «إِلَى لَمْ أُخْرُجْ أُشِرَاً وَ لَا بَطِرَاً وَ لَا مُفْسِدَاً وَ لَا ظَالِمًا وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي صَرِيدُ أَنْ أَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرَ بِسَيِّرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَام» (مقرم، ۱۳۸۰: ۱۳۹). من برای سرکشی و عداوت و تبهکاری و ستمگری از مدینه خارج نشدم بلکه جز این نیست که برای اصلاح در امت جدم به پا خاستم اکنون من می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و بر روش جدم (رسول الله<sup>(ص)</sup>) و پدرم علی بن ابی طالب<sup>(ع)</sup> راه بروم.

امام حسین<sup>(ع)</sup> با بصیرت کامل خویش به مسلمانان همه اعصار نشان داد که هرگاه دستی یا حادثه‌ای، قطار جامعه اسلامی را از خط سیر کمال خارج کرد، تکلیف این است که با چنین حاکمی بیعت نشود، به عبارت دیگر اگر جامعه اسلامی منحرف شد و این انحراف به جایی رسید که حاکمان و علماء و گویندگان دین فاسد شوند، قرآن و حقایق را تحریف کنند، خوبها بد، بدھا خوب، منکر معروف و معروف منکر شود، در این زمان تکلیف آن است که به جامعه اسلامی بصیرت داده شود و جامعه از جهالت و سرگردانی رهائی داده شود و به خط<sup>۱</sup> صحیحش بازگردانده شود. لذا در این فراز از زیارت اربعین امام حسین<sup>(ع)</sup> می خوانیم: «بَذَلَ مُهْجَّةً فِي كَلِمَاتٍ لَيْسَتْ تَقْدِيْرَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَّالَةِ وَ حَيْرَةَ الضَّالَّالَةِ» (طوسی، ۱۳۶۵: ۱۱۳). خدایا [این بندۀ تو] روحش و خون قلبش را در راه تو نشارکرد تا مردم را از نادانی نجات دهد و از سرگردانی گمراهی برهاند.

این عبارت از زیارت اربعین ابا عبدالله<sup>(ع)</sup> بیانگر فلسفه فدایکاری امام حسین<sup>(ع)</sup> است. این عبارت بیان می کند که آن حضرت آگاهانه و برای انجام تکلیف، با حاکم ستمگری که بنام دین بر مردم حاکم شده بیعت نکرد و خطرها و مصیبت‌ها را به جان خرید تا جامعه اسلامی یکبار دیگر بعد از پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> مهندسی فرهنگی گردد و از گمراهی رها و بصیر شود و دُمل‌های چرکین فساد به تیغ جراحی برداشته شود.

**۲- بصیرت عباس<sup>(ع)</sup>**: از ویژگی‌های ماه هاشمی که در پی خورشید بصیرت حرکت

۱۹۲ ————— عرفانیات در ادب فارسی / سال دوازدهم، شماره ۴۸، پاییز ۱۴۰۰  
می‌کند «وَ الْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا» (شمس/۲) سوگند به ماه وقتی که دنبال خورشید می‌رود بصیرت است.

در روایاتی که از ائمه علیهم السلام در ارتباط با حضرت ابوالفضل<sup>(ع)</sup> رسیده، بر خصلت بصیرت ایشان تأکید شده است. امام صادق<sup>(ع)</sup> فرمود: «كَانَ عَمَّنَا الْعَبَاسُ بْنُ عَلَى نَافِذَ الْبَصِيرَةِ صُلْبَ الْإِيمَانِ جَاهَدَ مَعَ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ وَ أَبِيهِ بَلَاءَ حَسَنًا وَ مَضَى شَهِيدًا» عمومی ما عباس دارای بصیرتی نافذ و ایمانی محکم بود. او در رکاب برادر بزرگوارش ابا عبد الله با دشمنان پیکار کرد و خویش را به بلای نیکویی افکند و به خوبی از عهده امتحان الهی برآمد تا شربت شهادت را نوشید.

دیدگان نافذ عباس پرده‌ها را می‌شکافت و به اعمق حقایق راه می‌یافت. او توانست با خلاصی خود از حجاب طبیعت مادی به عالی‌ترین مقام بصیرت در دین راه یابد. دامنه بصیرت، چنان قابلیتی در قمر بنی‌هاشم ایجاد کرد که در کربلا پرچم چنین جنگی بر دوش او نهاده شد (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۹ق: ۸۵).

در زیارت‌نامه حضرت عباس<sup>(ع)</sup> در مفاتیح الجنان نیز می‌خوانیم: «وَ أَنَّكَ مَضَيْطَ عَلَى بَصِيرَةِ مِنْ أَمْرِكَ مُقْتَدِيًّا بِالصَّالِحِينَ»؛ که شهادت او را از روی بصیرت و براساس اقتدا به صالحان برشمرده است. نیز می‌خوانیم: خدا را گواه می‌گیرم که تو همان راهی را رفتی که شهدای بدر و دیگر مجاهدان راه خدا پیمودند؛ و او اولین کسی است که در شب عاشورا بیعت خویش با مولایش حسین<sup>(ع)</sup> را تجدید کرد و عرضه داشت: هرگز تو را ترک نخواهیم کرد. آیا بعد از تو زنده بمانیم؟ خداوند هرگز چنین روزی را نیاورد! مسلم است آنچه که انگیزه چنین گفتاری شد، صرف برادری نیست؛ چنان‌که امام صادق<sup>(ع)</sup> در زیارت آن بزرگوار می‌فرماید: «...لَكِ بِالْتَّسْلِيمِ وَ التَّصْدِيقِ وَ الْوَفَاءِ وَ النَّصِيحةِ لِخَلْفِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ وَعَلَيْهِ وَآلِهِ الْمُرْسَلِ» (ابن قولویه، ۱۳۵۶: ۲۵۶)؛ شهادت می‌دهم که نسبت به جانشین رسول اکرم<sup>(ص)</sup> در مقام تسليم بودی، حضرتش را تصدیق نمودی و نسبت به وی با وفا و خیرخواه بودی.

این فراز از زیارت و تعبیر «برای جانشین پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> چنان کردی» نشان می‌دهد که آن حضرت<sup>(ع)</sup> به علت آنکه برادرش امام واجب الطاعه بود، در راهش جانبازی نموده است و این صفتی است که جز صاحبان بصیرت به آن آراسته نیستند.

نمونه دیگری از بصیرت نافذ حضرت عباس<sup>(ع)</sup> رد امان نامه شمر بود. هنگامی که شمر برای جدا ساختن ابوالفضل<sup>(ع)</sup> و برادرانش از حضرت سیدالشهداء<sup>(ع)</sup> فریاد زد: «خواهرزادگان من عبدالله، جعفر، عباس کجاید؟» قمر بنی هاشم<sup>(ع)</sup> و برادرانش ساكت و با کمال ادب چشم به اشاره یار داشتند تا چه حکم فرماید؛ تا آنکه ابا عبدالله<sup>(ع)</sup> فرمود: جوابش را بدھید اگرچه فاسق است. آنگاه بعد از اجازه امام<sup>(ع)</sup> از خیمه بیرون آمدند و هنگامی که شمر آنها را به گرفتن امان نامه بشارت داد، عباس<sup>(ع)</sup> بر شمر نهیب زد و فرمود: خدا تو و امانت را لعنت کند! آیا ما را امان می‌دهی و فرزند رسول خدا را امانی نباشد؟ آیا به ما فرمان می‌دهی که برادرمان و سرورمان حسین پسر فاطمه را رها کنیم و در اطاعت ملعونین و ملعون زاده‌ها قرار بگیریم؟ (بالاذری، ۱۴۱۷ق: ۳۹۱)

نمونه دیگری از بصیرت حضرت این بود که: از بلا استقبال می‌کرد لذا در روز عاشورا پس از آنکه شاهد شهادت جوانان اهل بیت<sup>(علیهم السلام)</sup> بود، به برادران خود رو کرد و گفت: پسران مادرم! پیش بتازید، تا شما را ببینم که خالصانه، خدا و رسولش را یاری کرده‌اید. بعد رو به برادرش عبدالله کرد و گفت: پیش برو تا تو را کشته ببینم و نزد خدایت به حساب آورم (مقرم، ۱۳۸۰: ۲۶۶).

قمر بنی هاشم که وجود او و شمشیر آخته‌اش و پرچم در اهتزازش مایه آرامش دل خاندان حسین<sup>(ع)</sup> است، در مقابل خود، آل الله را می‌بیند که به خون غلطیده‌اند و اهل حرم را که از عطش خویش خبر می‌دهند و غربت و تنها‌یی حسین<sup>(ع)</sup> در میان موج دشمنان. سینه عباس<sup>(ع)</sup> تنگ شده، طاقت از دست داد و برای طلب اذن میدان به سوی برادر شتافت و لحظاتی بعد، عباس<sup>(ع)</sup> به امر برادرش حسین<sup>(ع)</sup> برای طلب آب روانه شد. ابوالفضل جوان (ابن عنبه، ۱۴۱۷ق: ۳۵۶) در هوای گرم صحرای نینوا پس از جنگی خسته‌کننده با

۱۹۴ ————— عرفانیات در ادب فارسی / سال دوازدهم، شماره ۴۸، پاییز ۱۴۰۰

انبوه سپاه دشمن، وارد شریعه فرات شد و سردی آب را با دستانش حس کرد. داغی خورشید، زره آهنین، خستگی و گرمای نبرد، لب های تشنه و اینک، آب خنک. منطقی آن است تا از این آب بنوشد یا لااقل خنکای آن را با صورت خویش آشنا کند تا جان دوباره برای نبرد بیابد؛ اما دل نورانی اش، عطش امام حسین<sup>(ع)</sup> و لب های خشکیده کودکان حرم را به یاد آورد و آب ننوشید. مشک را پر از آب کرد و روانه شد (مقرم، ۱۳۸۰: ۲۶۸)؛ باور هوشمندانه قمر بنی هاشم است که آرامش را بر جان او چیره کرده است (نوری، ۱۴۰۸: ۱۷۵)؛ پس آنگاه با اطمینان رجزی خواند که نشان از وفا و ایشارگری ناشی از بصیرت او دارد؛ پیغامی برای همه عالم که عباس<sup>(ع)</sup> این چنین از خورشید تابان امامت، نورانیت گرفته است (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱/ ۱۹۴).

ای نفس(ابوالفضل)! بعد از حسین خوار باشی. نمی خواهم که بعد از حسین زنده بمانی؛ این حسین است که دل از حیات شسته (و بالب تشنه ایستاده) و تو آب سرد بیاشامی؛ به خدا قسم این شیوه دین من نیست.

يَا نَفْسُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ  
هُونِيْ هَذَا الْحُسَيْنُ وَأَرَدَ الْمُنُونِ  
وَبَعْدَهُ لَا كُنْتَ إِنْ تَكُونِي  
وَتَشَرِّيْنَ بَارِدَ الْمَعِينِ  
تَالَّهُ مَا هَذَا فِعَالُ دِينِي (مقرم، ۱۳۸۰: ۲۶۸)

۳- بُرَيْرُ بْنُ خُضَيْرٍ هَمْدَانِيٌّ مِشْرَقِيٌّ؛ بُرَيْرُ بْنُ خُضَيْرٍ، مردی زاهد و عابد و از بزرگان و قاریان مسجد کوفه و مفسری پرهیزگار بود؛ او از بزرگان و اشراف قبیله همدان و ساکن شهر کوفه به شمار می آمد.

در مسجد کوفه به تدریس قرآن اشتغال داشت. وی از شیعیان و ارادتمندان خاص اهل بیت پیامبر<sup>(ص)</sup> و از تابعین، و یاران امیر المؤمنین و از یاران امام حسین<sup>(ع)</sup> و از شهدای کربلا است.

بریر وقتی خبر حرکت امام حسین<sup>(ع)</sup> از مدینه به مکه آگاه شد، از کوفه به سوی مکه حرکت کرد تا این که سرانجام موفق شد در مکه به جمع اصحاب و یاران امام<sup>(ع)</sup> پیوندد و ایشان را از مکه تا کربلا همراهی نماید.

روایت شده که پس از ورود کاروان امام حسین<sup>(ع)</sup> و یارانش به کربلا در دومین روز از ماه محرم الحرام سال شصت هجری، آن حضرت<sup>(ع)</sup> خطبه‌ای ایراد فرمودند. پس از ایراد این خطبه، یاران امام<sup>(ع)</sup> به پا خاستند و هر یک از آنان سخنانی را به زبان راندند و با مولای خویش تجدید بیعت کردند. از جمله کسانی که پس از سخنان امام<sup>(ع)</sup> به پا خاست و سخنانی را ایراد نمود بربر بود.

بربر پس از زهیر از جای برخاست و خطاب به ابا عبدالله الحسین<sup>(ع)</sup> گفت: «یابن رسول الله<sup>(ص)</sup>! لقد منَّ الله بک علینا ان نقاتل بین یدیک، تقطع فیک اعضايَا، ثمَّ یکون جدِّک شفیعنا یوم القيامَة»؛ ای پسر رسول خدا<sup>(ص)</sup>! خداوند به واسطه وجود شریفتان بر ما منت نهاده است، بدرستی که ما در رکاب شما نبرد می‌کنیم، تا آن‌جا که در راه [دفاع از] شما اعضای بدنمان تکه‌تکه شود. پس جد شما [ بواسطه این عمل ] در روز قیامت شفیع ما خواهد شد (امین، ۱۴۰۳ق: ۵۶).

در شب عاشورا، امام حسین<sup>(ع)</sup> اصحاب و یاران خود را جمع کرد و به آنان فرمود: بدانید که من گمان یاری از این مردم [کوفه] را ندارم. من بیعت را از شما برداشتیم، شما آزادید به هر جا که می‌خواهید بروید این شب که شما را گرفته است برای شما فرصتی خواهد بود تا آن را شتر خویش قرار داده و به هر سو که می‌خواهید بروید!

پس از سخنان امام<sup>(ع)</sup> هر یک از یاران برخاستند و بر حمایت از ابا عبدالله الحسین<sup>(ع)</sup> تأکید ورزیده، با امام خویش تجدید پیمان نمودند. پس از پایان جلسه، بربر از حضرت<sup>(ع)</sup> اجازه خواست تا برود و عمر بن سعد را موعظه کند، امام<sup>(ع)</sup> پذیرفت.

آن‌گاه بربر نزد عمر بن سعد رفت و به چادرش وارد شد و بدون آن که سلام کند، نشست. عمر خشمگین شد و گفت: «ای برادر همدانی چه چیز تو را از سلام کردن بر من باز داشت؟ آیا مسلمان نیستم و خدا و رسولش را نمی‌شناسم و به حق گواهی نمی‌دهم؟»

بربر گفت: اگر آن طور که تو می‌گویی خدا و پیغمبر شناس بودی، تصمیم به کشتن خاندان پیامبر<sup>(ص)</sup> نمی‌گرفتی، وانگهی این فرات زلال است که امواجش مانند شکم مار در

۱۹۶ ————— عرفانیات در ادب فارسی / سال دوازدهم، شماره ۴۸، پاییز ۱۴۰۰  
هم می‌پیچد و حیوانات عراق از آن می‌نوشند؛ اما حسین بن علی<sup>(ع)</sup> - و برادران و زنان و  
خاندانش - از تشنگی می‌میرند. تو آنان را از نوشیدن آب فرات مانع گشته‌ای و فکر می‌کنی  
که خدا و رسول<sup>(ص)</sup> او را می‌شناسی؟

عمر سعد اندکی سر به زیر انداخت و آنگاه سرش را بلند کرد و گفت: «ای بریر به خدا  
قسم یقین دارم که هر کس با آنان بجنگد و حقشان را غصب کند ناگزیر در آتش است؛  
ولی ای بریر آیا از من می‌خواهی که ولایت ری را واگذارم که به دیگری برسد؟ به خدا  
سوگند نفس من چنین چیزی را نمی‌پذیرد.

آن گاه گفت: «عبدالله به جای قوم خویش مرا به اجرای نقشه‌ای فرا خواند که اینک در  
پی انجام آنم. به خدا سوگند، می‌دانم و سرگردانم و میان دو خطر خویش اندیشناکم آیا  
ملک ری را رها کنم، در حالی که آرزوی من است یا آن که گناه قتل حسین<sup>(ع)</sup> را به گردن  
گیرم؟ در کشتن حسین<sup>(ع)</sup> آتشی است که جلوگیری از آن ممکن نیست و ملک ری نور  
چشم من است.

پس بریر نزد امام<sup>(ع)</sup> بازگشت و گفت: «ای فرزند رسول خدا<sup>(ص)</sup> عمر بن سعد در برابر  
ملک ری به کشتن تو رضایت داده است».

ضحاک بن عبدالله مشرقی نقل کرده که: «در شب عاشورا حسین<sup>(ع)</sup> و یارانش تمام شب  
را بیدار بودند و به مناجات با خداوند برخاسته نماز می‌خواندند و آمرزش می‌طلبیدند.  
امام حسین<sup>(ع)</sup> قرآن می‌خواند تا این که به این آیه رسید: «وَلَا يَحْسَبَنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا  
نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لَأَنفُسِهِمْ نَمَّا نُمْلِي لَهُمْ لِيَرْدَادُوا إِنَّمَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مَّهِينٌ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ  
الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَيْثَ مِنَ الطَّيْبِ»؛ و البته نباید کسانی که کافر  
شده‌اند تصور کنند اینکه به ایشان مهلت می‌دهیم برای آنان نیکوست؛ ما فقط به ایشان  
مهلت می‌دهیم تا بر گناه [خود] بیفزایند، و [آنگاه] عذابی خفت‌آور خواهند داشت. خدا بر  
آن نیست که مؤمنان را به این [حالی] که شما بر آن هستید، واگذارد، تا آنکه پلید را از پاک  
 جدا کند (آل عمران / ۱۷۸-۱۷۹).

### ۳-۵- انواع بصیرت

سالک به ۴ تا بصیرت نیازمند است: ۱) بصیرت اعتقادی ۲) اخلاقی ۳) اجتماعی ۴) سیاسی.

**اول - بصیرت اعتقادی:** بصیرت اعتقادی آن است که اعتقادات و بینش سالک توأم با آگاهی و درک باشد، بعبارت دیگر باورهای او باید درست باشد و بهترین طریق برای بصیرت اعتقادی مطالعه و همتشنی با اندیشمندان است «جاور العلماء تستبصر» (غرض الحكم، ۱۴۱۰ق: ج ۳۸۷/۳)؛ با عالم نشست و برخواست کنید تا بصیرت پیدا کنید.

**دوم - بصیرت اخلاقی:** بصیرت اخلاقی آن است که انسان به عیوب خود و دیگران آگاه شود «ابصرا الناس من ابصر على عيوبه و اقلع عن ذنبه» (همان: ج ۴۱۰/۲)؛ بصیرت‌رین مردم کسی است که عیوب‌های خودش را بشناسد، یعنی بداند چه عیوب اخلاقی دارد؟ بعبارت دیگر بیناترین مردم کسی است که عیوب‌های خود را ببیند و از گناهان خویش دست شوید؛ یعنی بداند چه عیوبی دارد؟ و آن را برطرف سازد بداند چه کسی حسود است؟ چه کسی بدینی دارد؟ چه کسی دروغ می‌گوید؟ چه کسی کینه دارد؟ چه کسی اسیر شهوت است؟ چه کسی عصبانی است؟ چه کسی حريص است؟ چه کسی دوست است؟ چه کسی حیله‌گر است؟ چه کسی خدعاوه‌گر است؟ و چگونه می‌توان نفس را از ارتکاب این عیوب‌ها پاک نماید.

برای نیل به مقام رفیع بصیرت اخلاقی باید به بازسازی و اصلاح نفس خویش پرداخت.

مجاهده با هوای نفسانی و تهذیب روح از زنگارهای گناه، و شفاف ساختن آئینه دل به نور توحید، تنها صراط مستقیمی است که «حجاب دیدگان دل» را می‌گشاید و آدمی را در معرض الهامات غیبی و مقام کشف و شهود قرار می‌دهد. خصوصاً یاد خدا اعم از زبانی، قلبی و عملی، موجب بصیرت می‌گردد. امیر المؤمنین<sup>(ع)</sup> می‌فرماید: «مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ اسْتَبَرَ (همان: ج ۱۶۶/۵)؛ هر کسی به یاد خدا باشد، بینایی و بصیرت یابد».

۱۹۸ ————— عرفانیات در ادب فارسی / سال دوازدهم، شماره ۴۸، پاییز ۱۴۰۰

**سوم- بصیرت اجتماعی:** بصیرت اجتماعی آن است که سالک موقعیت خود را با هر چیزی به درستی بسنجد و ارزیابی کند و بداند چه می خواهد، و هدفش چیست و با چه وسیله و ابزاری باید به این هدف برسد، بعارت دیگر بصیرت در هدف، بصیرت در وسیله، بصیرت در شناخت دشمن، بصیرت در شناخت موانع راه بصیرت، بصیرت در شناخت راههای جلوگیری از این موانع و برداشتن این موانع بصیرت اجتماعی و گاهی سیاسی است پس بصیرت اجتماعی؛ یعنی اینکه بدانید چه می خواهید تا بدانید چه باید با خودتان داشته باشید.

برخی در مسائل اجتماعی دچار اشکال هستند. عثمان بن مظعون صحابه جلیل القدر صحابه‌ای که اینقدر متدين است وقتی که پیغمبر<sup>(ص)</sup> رقیه دختر خودش را در بقیع به خاک سپرد دعا کرد خدایا این دختر من را به صحابه جلیل القدر عثمان بن مظعون ملحق کن با او محشورش کن. ولی دچار اشکال و اشتباه اجتماعی شده و آن اشتباه این بود که فکر می کند آدم باید از مردم دوری کند تا دین داشته باشد. لذا زن و بچه را رها کرده بود و رفته بود یک گوشه عبادت بکند این هنر نیست اسلام می گوید در جامعه و بین مردم باشی لذا پیامبر او را از این منع نمود.

**چهارم- بصیرت سیاسی:** بصیرت سیاسی آن است که در مسائل سیاسی بصیر باشیم؛ یعنی سیاست‌ها را بشناسیم، سیاسیون را بشناسیم و فریب انسانهای لابس، یعنی کسانی که لباس حقیقت پوشیدند را نخوریم. گاهی غبارآلودگی فتنه چنان بالا می گیرد که حتی مردم حقّجو هم اگر محور و معیار تشخیص نداشته باشند، منحرف می گردند. در عرصه‌ای که گمراه‌کنندگان، باطل را در لباس حقیقت و به صورت ناخالص و ممزوج با حق عرضه می کنند گاه حق برای طرفداران حق هم مشتبه می گردد، و در این صورت تنها راه رهایی به بیان امام علی<sup>(ع)</sup>: وَلَكُنْ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِغْثٌ وَمِنْ هَذَا ضِغْثٌ فَيُمْرَجَانِ فَيُجِيَّانِ مَعًا فَهُنَّا لِكَ اسْتَحْوِذُ الشَّيْطَانُ عَلَى أُولَئِيَّهِ اما شیطان قسمتی از حق را با قسمتی از باطل می گیرد و با هم در می آمیزد تا در هم عرضه شود و به این ترتیب شیطان بر دوستانش مسلط گردد. (نهج البلاغه / خطبه ۵۰: ۸۸).

راه این بصیرت خردورزی و دل نبستن به دنیا است چون انسان خردمند هر خبر یا مطلبی را می‌شنود، فوراً نمی‌پذیرد، بلکه پیامون آن می‌اندیشد و آن را از صافی عقل و اندیشه خود همچنین انسان زاهد و انسانی که دلبسته به دنیا نیست فریب نمی‌خورد لذا علی<sup>(۴)</sup> می‌فرماید: آینده‌نگری و به‌کارگیری خرد در فرجام امور باعث بصیرت و بینایی می‌گردد. (غزال‌الحكم، ۱۴۱۰ق: ج ۳۸۷/۳). همچنین می‌فرماید: زهد و عدم دلبستگی به دنیا، از اموری است که باعث بصیرت می‌گردد (همان).

### ۶-۳- ویژگی‌های اهل بصیرت

اهل بصیرت ویژگی‌هایی دارند که به اختصار، به برخی از آنها اشاره می‌شود:

**الف- حقّ محوری:** حضرت علی اکبر<sup>(۴)</sup> نه فقط در رکاب پدر بلکه بر مدار حقیقت نورانی امام می‌گردد. بعد از آنکه ابا عبدالله<sup>(۴)</sup> در عالم رؤیا از شهادت خویش مطلع شد، آیه: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» را خواند. علی اکبر<sup>(۴)</sup> سبب استرجاع را پرسید و حضرت<sup>(۴)</sup> رؤیای خویش را نقل فرمود. عکس العمل علی اکبر<sup>(۴)</sup> درس آموز است. وی پرسید: آیا ما برق نیستیم؟ چرا، سوگند به خدا که بازگشت‌بندگان به سوی اوست، ما بر حقیم. پس ما باکی نداریم که در راه حق جان بسپاریم.

**ب- شهادت طلبی و حرکت در راه خداست:** قاسم فرزند امام حسن<sup>(۴)</sup> در شب عاشر را شهادت را از عسل شیرین تر می‌داند. نوجوانی چون تکه‌ای از ماه، که برای کسب اذن میدان بر (قمری، ۱۳۷۹: ۲۰۸) (راوی می‌گوید: نوجوانی وارد میدان شد که صورتش چون پاره‌ای از ماه (نورانی و زیبا) بود) (ابن طاووس، ۱۳۴۸: ۱۱۵) دست و بازوی عمومی خویش بوسه می‌زنند. خداوند، قلب او را به سبب ایمان چنان نورانی کرد که آرزویی جز شهادت ندارد (قمری، ۱۳۷۹: ۲۹۲).

**ج- صبوری:** صحابان بصیرت ناب در صبوری هم زبانزد خواهند بود؛ چنانکه حضرت زینب<sup>(س)</sup> پس از مصائب کربلا و در حال اسارت در مقابل ابن زیاد فاجر، محکم و استوار ایستاد و فرمود: «مَا رأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا؛ مَنْ (در کربلا) جز زیبایی ندیدم» (ابن طاووس، ۱۳۴۸: ۱۶۰).

د- دیدگاه متفاوت: اهل بصیرت بلا را نشانه لطف الهی و سبب پاکی روح می‌دانند.

امام عارفین علی<sup>(ع)</sup> فرمود: «هُوَ الَّذِي... تَسْعَتْ رَحْمَتُهُ لِأُولِيَّائِهِ فِي شِدَّةِ نُقْمَتِهِ؛ او خدایی است که... رحمتش نسبت به دوستانش در شدت بلا ظاهر می‌شود» (نهج‌البلاغه / خطبه ۹۰: ۱۲۳).

اعتقاد به اینکه خداوند هرگاه بندهای را دوست داشته باشد او را غرق در بلا می‌کند نشانه وصول به مقام بصیرت است (إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا غَتَّ بِالْبَلَاءِ غَتَّا) (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۲۵۳/۲).

ه- تسلیم و رضا: انسان با بصیرت در برابر اراده الهی تسلیم است و هیچ اعتراضی نسبت به آنچه بر او می‌رود ندارد؛ عملکرد زینب<sup>(س)</sup> در واقعه عاشورا و حوادث بعد از آن، نشانه تسلیم و رضای وی در برابر اراده الهی و برخاسته از بصیرت اوست. حضرت زینب<sup>(س)</sup> آخرین سفارش برادرش سیدالشهداء<sup>(ع)</sup> را به جان می‌گیرد که فرمود: «إِسْتَعِدُوا لِلْبَلَاءِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ... يَعْوِظُكُمْ عَنْ هَذِهِ الْبَلِيهِ أُنْوَاعَ السُّعُمِ وَ الْكَرَامَةِ فَلَا تَشْكُوا (مقرم، ۱۳۸۰: ۲۷۶)؛ خود را برای بلا آماده کنید و بدانید که خدا... در عوض به شما انواع نعمت‌ها و کرامت‌ها را ارزانی می‌کند پس شیکوه نکنید»

زینب<sup>(س)</sup> هنگامی که کنار بدن مطهر برادر خویش- سیدالشهداء- قرار گرفت، دست‌های خود را زیر بدن بی‌سر برادر انداخت و به سوی آسمان بلند کرد و عرضه داشت: «إِلَهِي! تَعَبَّلْ مِنَّا هَذَا الْقُرْبَانَ» (همان، ۳۰۷).

و- آینده نگر و تفکر: از ویژگی‌های انسان بصیر آینده‌نگری و تفکر است امیرالمؤمنین علی<sup>(ع)</sup> فرمود: «الْمُؤْمِنُونَ هُمُ الَّذِينَ عَرَفُوا مَا أَمَاهُمْ؛ انسانهای مؤمن کسانی هستند که آنچه پیش رو دارند را بشناسند» (مجلسی، ۱۳۶۸: ح ۲۵/۹۰)، حضرت علی<sup>(ع)</sup> فرمود: «رَأَسُ الْإِسْتِبْصَارِ الْفِكْرَةُ؛ اولین قدم در راه رسیدن به بصیرت، تفکر است» (غره‌الحكم، ۱۴۱۰: ۵۷).

انسان بصیر با عقلش در ارتباط با شنیده می‌اندیشد تا بتواند از دل حادثه‌ها و تجربه‌های آمیخته با ریب و ظن، با بصیرت سبرآورده و به پرتگاه نیفتند امام علی<sup>(ع)</sup> فرمود: «فَإِنَّمَا

أَبَصِيرُ مَنْ سَمِعَ فَتَفَكَرَ وَ نَظَرَ فَأَبْصَرَ وَ اتَّفَعَ بِالْعِبَرِ ثُمَّ سَلَكَ جَدَدًا وَاضِحًا يَتَجَنَّبُ فِيهِ الصَّرْعَةَ فِي الْمَهَاوِي؛ انسان بصیر کسی است که بشنو د و سپس بیاندیشد. نگاه کند و بینند. از عبرت‌ها بهره گیرد؛ آنگاه راه‌های روشنی را پیماید و بدین ترتیب است که از افتادن در پرتوگاه‌ها دوری کند» (نهج‌البلاغه / خطبه ۱۵۳: ۲۱۳).

ز- از انسان بصیر در فتنه‌ها سوء استفاده نمی‌شود: انسانی که دارای بصیرت و بیانش دینی است با درایت و دید وسیعی که نسبت به امور پیدا کرده، در معركه‌های فتنه همانند شتر بچه‌ای عمل می‌کند که نه بار می‌کشد و نه شیر می‌دهد امیر المؤمنین علی<sup>(ع)</sup> می‌فرماید: «كُنْ فِي الْقِتْنَةِ كَابِنَ الْبَيْوْنِ لَا ظَهَرَ فَيُرْكَبَ وَ لَا ضَرَعٌ فَيَحْلَبُ؛ در فتنه همانند بچه شتر باش که نه کوهانی دارد که سواری بدهد و نه شیری دارد که دوشیده شود» (همان/ حکمت ۱: ۴۶۹) ولی کسی که صاحب بصیرت و درایت کافی در درک مسائل نباشد در دو راهی‌های زندگی که دو راهی‌های سعادت و شقاوتند، خواهد ماند.

در فتنه چنان باش که بارت ننهند وز دست و زیانت استعانت نبرند

زین آتش تند در حذر باش و بهوش تا مدعیان رند جانت نخرند

انتخاب آگاهانه شهداي کربلاست که ناشی از بصیرت و دینداری است. آنها می‌دانستند که برای چه آمده‌اند و می‌فهمیدند که به کجا می‌روند و لذا برای رسیدن به مقام شهادت از یکدیگر سبقت می‌گرفتند (ابن طاووس، ۱۳۴۸: ۱۱۲).

#### ۷-۳- یاران بی‌بصیرت در حرکت امام حسین<sup>(ع)</sup>

همواره انسان‌های بی‌بصیرتی هستند که به قضايا به دید سطحی و منفعت‌گرایانه می‌نگرند. در وقایع کربلا خیلی از افراد- چون دید کاسب کارانه داشته و بصیرت کافی نداشتند- خودرا از جرگه یاران سرور و سالار شهیدان بیرون کشیدند، و بعداً هم خیلی از این کار خود پشیمان شده (توایین) و در پی جرمان بی‌بصیرتی خود آمدند، اینها امام خویش را دیدند اما در حقیقت ندیدند (نشناختند) «تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُؤْصِرُونَ (اعراف/۱۹۸)؛ آنان را می‌بینی که به سوی تو(پیامبر) می‌نگرند در حالی که نمی‌بینند».

#### ۴- نتیجه‌گیری

نتایجی از این مقاله گرفته می‌شود که عبارتند از:

- (۱) عرفان در واقع رسیدن به نور حق و دست شستن از خویش و فنای در ذات احادیث است. امام حسین<sup>(ع)</sup> در مناجات شعبانیه می‌فرماید: معبوداً مرا به نور گران قدر خویش برسان تا نسبت به تو عارف گردم.
- (۲) یکی از منازل عرفانی بصیرت است. بصیرت در اصطلاح حکما و عرفان روشن‌بینی و نیروی نهایی و قوه‌ای قلبی است که در شناخت حقایق تا عمق وجود و باطن انسان رسوخ می‌کند. به عبارت دیگر بصیرت نیروی باطنی است که به نور حضرت حق روشن گردیده و از پرتو آن صاحب بصیرت، حقایق و بواسطه اشیا را درمی‌یابد.
- (۳) اهل بهشت از دیدگاه ابن عربی چهار گروه اند: (۱) انبیا؛ (۲) اولیا؛ یعنی کسانی که از روی بصیرت تابع انبیا هستند. (۳) مومنین؛ کسانی که انبیا را تصدیق می‌کنند. (۴) عالمان به حق؛ از طریق دلایل عقلی.
- (۴) بصیرت در کربلا از ویژگی‌های بارز شهیدان کربلا و برخورداری از صفت بصیرت است. حماسه آفرینان عاشورا بی هدف و کورکورانه به کربلا نیامده، بلکه آنان اهل بصیرت بوده‌اند، این بصیرت هم از جنبه شناخت دشمن بوده و هم نسبت به حقانیت و درستی راه رهبرشان و به اینکه وظیفه آنها یاری امام است و فرجام این کار چه خواهد بود.
- (۵) نمونه‌هایی از بصیرت در حماسه امام حسین<sup>(ع)</sup> عبارتند از: بصیرت برادر امام حسین<sup>(ع)</sup> آقا ابوالفضل؛ که از ابتدا تا انتهای با ولی خدا همراه بوده‌اند و از چشم‌های زلال بصیرت بهره‌مند گردیدند و برخی نیز در میانه راه به حبیب خدا پیوستند و از نور بصیرت بهره‌مند گشتند.
- (۶) عده‌ای نیز بعد از حادثه کربلا به حقانیت راه امام آگاه شده و بصیرت راه امام را پیدا کرده‌اند و به خونخواهی امام قیام کردن.

## كتابنامه

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه.
- مفاتیح الجنان.
- ابن شعبه، حسن بن علی. (۱۳۸۲). تحف العقول. قم: آل علی(ع).
- ابن شهرآشوب. (۱۳۷۹). مناقب آل أبي طالب، قم: علامه.
- ابن طاوس، علی بن موسی. (۱۳۴۸). اللهو ف على قتلى الطفوف. تهران: جهان.
- ابن قولویه، جعفر بن محمد. (۱۳۵۶). کامل الزيارات. نجف اشرف: المطبعه المبارکة المرتضویه.
- ابن عربی، محیی الدین. (۱۳۹۶). الفتوحات المکیه فی معرفة اسرار المالکیه و الملکیه. چاپ دوم. تهران: مولی.
- ابن عنبه، احمد بن علی. (۱۴۱۷ق). عمدة الطالب فی أنساب آل أبي طالب. قم: مؤسسة أنصاریان للطباعة و النشر. ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۳۷۵). لسان العرب. جلد چهارم. بیروت : دار صادر : دار بیروت.
- ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین. (۱۴۱۹ق). مقاتل الطالبین. چاپ سوم. بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- ابو محنف، لوط بن يحيی. (۱۳۸۵). وقعة الطف. قم: مجمع جهانی اهل بیت (ع).
- آمدي، عبدالواحد بن محمد. (۱۴۱۰). غرر الحكم و درر الكلم. قم: دار الكتاب الإسلامي.
- امین، سید محسن. (۱۴۰۳ق). أعيان الشیعه. جلد سوم. بیروت: دار التعارف للمطبوعات.
- انصاری، عبدالله بن محمد. (۱۳۷۹). شرح منازل السائرين. شرح عبد الرزاق کاشی. تهران: الزهرا (س).
- باقر العلوم، معهد. (۱۳۷۳). موسوعة کلمات الامام الحسین(ع). قم: دار المعرفة.
- بلاذری، احمد بن يحيی. (۱۴۱۷ق). أنساب الأشراف. جلد سوم. بیروت: دار المعارف.

- ٢٠٤ ————— عرفانیات در ادب فارسی / سال دوازدهم، شماره ٤٨، پاییز ١٤٠٠
- حسینی آملی، سید رکن الدین حیدر بن علی بن حیدر. (١٣٦٧). جامع الاسرار و منبع الانوار. تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
- جامی، عبدالرحمن بن احمد. (١٣٧٠). نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص. تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
- جوادی آملی، عبدالله. (١٣٩٧). صورت و سیرت انسان در قرآن. جلد ١٤. قم: اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله. (١٣٧٢). عرفان و حماسه. به نقل از نمط نهم اشارات و تنبیهات. تهران: رجاء.
- دهخدا، علی اکبر. (١٣٧٧). لغت نامه دهخدا. جلد دهم. چاپ دوم. تهران: دانشگاه تهران.
- زرین کوب، عبدالحسین. (١٣٧٧). ارزش میراث صوفیه. تهران: امیر کبیر.
- شاه نعمت‌الله‌ولی، سید نور الدین. (١٣٥٧). رساله‌های حضرت سید نور الدین شاه نعمت‌الله‌ولی قدس سرہ. جلد سوم. تهران: خانقاہ نعمت‌اللهی.
- طبری، ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید. (١٣٨٧). تاریخ طبری. جلد پنجم. بیروت: روائع التراث العربي.
- عبدالرازاق القاشانی، کمال الدین. (١٣٧٠). اصطلاحات الصوفیة. جلد اول. قم: بیدار.
- قمی، عباس. (١٣٧٩). نفس المهموم فی مصیبۃ سیدنا الحسین المظلوم. قم: المکتبة الحیدریة.
- قیصری، داود بن محمود. (١٣٩٣). رسائل قیصری: التوحید و النبوه و الولايه. ترجمه حیدر شجاعی. تهران: مولی.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (١٤٠٧). الکافی. تهران: دارالکتب الإسلامية.
- گوهربن، صادق. (١٣٨٨). شرح اصطلاحات تصوف. جلد دوم. تهران: زوار.
- لاهیجی، محمد بن یحیی. (١٣٨١). مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز. جلد اول. تهران: نشر علم.
- طوسی، محمد بن حسن. (١٣٦٥). تهذیب الأحكام. جلد ششم. تهران: دار الكتب الإسلامية.

- متقی، علی بن حسام الدین. (۱۳۷۸). کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- مولوی، جلال الدین محمد بن محمد. (۱۳۷۸). مثنوی معنوی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی. (۱۳۶۸). بحار الأنوار. جلد ۷۵. بیروت: دار إحياء التراث العربي.
- سازمان تبلیغات اسلامی. (۱۳۷۳). موسوعه کلمات الامام الحسین علیہ السلام. قم: معروف.
- مقرم، عبدالرزاق. (۱۳۸۰). مقتل الحسين. بیروت: مؤسسه الخرسان للمطبوعات.
- نوری، حسین بن محمد تقی. (۱۴۰۸ق). مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل. جلد ۱۱. بیروت: مؤسس آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث.
- يعقوبی، احمد بن اسحاق. (۱۳۷۹ق). تاريخ الیعقوبی. جلد دوم. بیروت: دار صادر.

### References

- The Holy Quran.
- Nahj al-Balaghah.
- Mufatih al-Jannah.
- Abolfaraj Esfahani, Ali bin Hossein. (1419 AH). Fighter of the Taliban. Third edition. Beirut: Al-Alami Publishing House.
- Abdul Razzaq Al Qashani, Kamaluddin. (1370). Sufi terms. first volume. Qom: Wake up.
- Abu Mokhnaf, Lot bin Yahya. (1385). The grace Qom: World Assembly of Ahl al-Bayt (AS).
- Ansari, Abdullah bin Muhammad. (1379). Description of Al-Saareen houses. Description: Abdul Razzaq Kashi. Tehran: Al-Zahra (S).
- Amin, Seyyed Mohsen. (1403 AH). Shiite nobles. Volume III. Beirut: Dar al-Taarif for Press.
- Belazari, Ahmed bin Yahya. (1417 AH). Ansaab al-Ashraf Volume III. Beirut: Dar al-Maarif.
- Baqer Uloom, Institute. (1373). The encyclopedia of the words of Imam al-Hussein (a.s.). Qom: Dar al-Ma'roof

- Come, Abdul Wahid bin Muhammad. (1410). Gharr al-Hakm and Darr al-Kalam. Qom: Islamic Library.
- Dehkhoda, Ali Akbar. (1377). Dehkhoda dictionary. The tenth volume second edition. Tehran: University of Tehran.
- Goharin, Sadiq. (1388). Explanation of Sufism terms. The second volume. Tehran: Zovar.
- Hosseini Amoli, Seyyed Ruknuddin Haydar bin Ali bin Haydar. (1367). Jame al-Asrar and Source of Al-Anwar. Tehran: Center for Scientific and Cultural Publications.
- Ibn Shuba, Hasan bin Ali. (1382). gift of wisdom Qom: Al Ali (a.s.).
- Ibn Shahrashob. (1379). Manaqib Al Abi Talib, Qom: Allameh.
- Ibn Tawoos, Ali Ibn Musa. (1348). Allahouf Ali Qatali Al-Tofouf. Tehran: Jahan.
- Ibn Qolwieh, Jafar bin Muhammad. (1356). Complete visits. Najaf Ashraf: Al-Mattaba Al-Mubaraka al-Mortazawiyyah.
- Ibn Arabi, Muhyiddin. (2016). Al-Maliki's breakthroughs in learning the secrets of Maliki and al-Maliki. second edition. Tehran: Molly.
- Ibn Anba, Ahmad Ibn Ali. (1417 AH). Imaada Talib in Ansab Al Abi Talib. Qom: Ansarian Printing and Publishing Establishment. Ibn Manzoor, Mohammad Bin Makram. (1375). Arabic language The fourth volume. Beirut: Dar Sader: Dar Beirut.
- Islamic Propaganda Organization. (1373). Encyclopaedia of the words of Imam al-Hussein (peace be upon him). Qom: Famous.
- Jami, Abdul Rahman bin Ahmad. (1370). Criticism of the texts in the description of Naqsh Al-Fusus. Tehran: Ministry of Culture and Higher Education.
- Javadi Amoli, Abdulllah. (1372). Mysticism and epic. Quoting from the ninth pattern of warnings and punishments. Tehran: Please.
- Javadi Amoli, Abdulllah. (2017). The face and character of man in the Qur'an. Volume 14. Qom: Isra.
- Kayseri, Daudben Mahmoud. (2013). Qaisari's Epistles: Al-Tawheed, Al-Nabwah, and Al-Walayeh. Translated by Haider Shujaei. Tehran: Molly.
- Kilini, Muhammad bin Yaqub. (1407 AH). Al-Kafi. Tehran: Islamic Library.
- Lahiji, Muhammad bin Yahya. (1381). Mofatih al-Ijaz in the description of Golshan Raz. first volume. Tehran: Science.
- Motaghi, Ali bin Hosamuddin. (1378). Kanz al-Amal in the traditions of sayings and actions. Beirut: Dar al-Kitb al-Elamiya.
- Molavi, Jalaluddin Mohammad bin Mohammad. (1378). Spiritual alternative. Tehran: Scientific and Cultural Publishing Company.

- Majlesi, Mohammad Baqir bin Mohammad Taqi. (1368).Bihar Anwar Volume 75. Beirut: Dar Ihya al-Tarath al-Arabi.
- Muqram, Abdul Razzaq. (1380). The death of al-Hussein. Beirut: Al-Khorsan Publishing House.
- Nouri, Hossein bin Mohammad Taghi. (1408 AH). Mustardak al-Wasail and Mustabt al-Masal. Volume 11. Beirut: The founder of Al-Al-Bayt, peace be upon him, for the revival of heritage.
- Qomi, Abbas. (1379). Nafs al-Mahmoom in the calamity of Sayyidna al-Hussein al-Mazloum. Qom: al-Maktaba al-Haydriya.
- Shah Nematullah Wali, Seyyed Nuruddin. (1357). Treatises of Hazrat Seyyed Nuruddin Shah Nematullah Wali Quds Sar. Volume III. Tehran: Nematollahi Monastery.Tabari, Abu Jaafar Muhammad bin Jarir bin Yazid. (1387). Tabari. The fifth volume. Beirut: Traditions of Arab Heritage.
- Tusi, Muhammad bin Hassan. (1365). Refinement of rulings. The sixth volume. Tehran: Dar al-Katb al-Islamiyyah.
- Yaqoubi, Ahmed bin Ishaq. (1379 AH). Yacoubi history. The second volume. Beirut: Dar Sader.
- Zarinkoub, Abdul Hossein. (1377). The value of Sophia's heritage. Tehran: Amir Kabir.